

لالایی برای ارواح

گروه موسیقی «دنگ شو» و تجربه های تازه

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : شهریور ماه ۱۳۸۶

با تجربه های غریب و بدیع محسن نامجو در عرصه همنشین کردن ردیف ها و آواز ایرانی با سبک های بلوز، راک و کارهای افکتیو دیوانه وار موسیقی پست مدرن نیویورکی از قبیل تام ویتس و جان لوری و نیک کیو، به نظر می رسد که خطر به راه افتادن موج تقلیدی او در میان دیگران وجود دارد. رخ ندادن این اتفاق، ضمن این که نشان می دهد نامجو در بحث بر سر بی دانشی و نیاموختگی بقیه مدرن کارهای وطنی نسبت به موسیقی سنتی ایران حق داشته، ثابت می کند که برای دستیابی به ترکیبات تازه و تجربه نشده در این فضای رخوت و رکود و تکرار محصولات داخلی موسیقی در کشور، انگیزه و شور حتی نیم بندی هم وجود ندارد. وقتی کم مشابه ترین موزیسین های هر دو حیطه موسیقی پست مدرن (همین نامجو) و پاپ (محسن چاووشی) امروز ما، نه فقط آلبوم ها و آهنگ ها، که حتی «صدا»یشان که خلقت خداوند است، «ممنوع» شناخته می شود، شور و کوشش ها هم در حد تلاش های انفرادی باقی می ماند.

اما در گوشه ای بسیار دور از آن ادعا و حریف طلبی و رجزخوانی که در جنس موسیقی و خواندن و مصاحبه های نامجو در مطبوعات یا جلوی دوربین مستندی که سامان سالور از او ساخته، جاری است و به صراحت یا به تلویح، از شجریان تا عصار تا افتخاری تا همه پاپ کارها و تلفیقی ها را به تلنگری ریز یا چکیده ای آبدار می نوازد، کشف تازه ای کردیم و کردم به نام گروه «دنگ شو» که بی سرسوزنی اصرار بر متفاوت نمایی و کوفتن شیوه ابداعی خودش بر فرق سر روش های هرچند مألوف و مکرر بقیه، در پی آن است که همان آواها و نواهای موسیقی ناب ایرانی را اندکی «دنگ» و خل وار کند، به بازی بگیرد و بی آن که از هویت خود خارجش کند، رنگ و ضرب نویی به آن ببخشد. گروه شامل یکی دو نفر از اعضای گروه هال (سازنده موسیقی متن درخشان فیلم پرظرافت «باغ های کندلوس» ساخته ایرج کریمی) و یکی دو عضو جدید است که از جمله، آوازخوان شان یعنی سپنتا مجتهدزاده، اتفاق تازه ای در درک مفهوم «حفظ هویت»

شعر و ملودی های فولکلور ایرانی با «تجربه گری» آن در همراهی با ساکسیفون و گاهی درامز به شمار می رود .

کنسرت گروه «دنگ شو» (نامی ظریف که هم به مفهوم دنگ شدن و منگ وار شدن موسیقی اصیل ایرانی در اجرایی نو اشاره می کند و هم برگرفته از بخشی از شعر غریب مولوی، به کار رفته در یکی از آثار خوش ریتم همین گروه است: «در عشق جانان جان بده، بی عشق نگشاید گره/ ای روح این جا مست شو، وی سایه این جا دنگ شو») حدود سه هفته پیش در فرهنگسرای هنر(ارسباران) اجرا شد و از آن زمان تا کنون، منهای وسوسه نوشتن این چند سطر، آهنگ عجیبی از بخش دوم کنسرت ذهنم را به شدت به خود معطوف داشته به اسم «چشم هایم را می بندم» که ظاهراً بر اساس ترانه ای قدیمی از کوروس سرهنگ زاده (که این یکی اش را هرگز نشنیده ام) ساخته شده. شعرش در تاریخ قطور ترانه های مربوط به دوری و رفتن یار در زبان فراسی، به شدت بی سابقه است. از این جهت که این جا عاشق دارد در خیال خودش با معشوق جفاکار و سفرکرده، به این مضمون سخن می گوید که حالا که چندی است رفته ای، هر چه می کوشم چهره ات را به خاطر بیاورم، تصویر روشنی از تو به یادم نمی آید .

بازی متفاوتی که در این شعر و اجرای نمایشی آن – با روشن کردن شمعی در وقفه غیرمنتظره وسط اجرا توسط خواننده- با هجرنامه های مرسوم موسیقی کهن ما صورت گرفته، می تواند حالا حالاها جذاب و موضوع بحث باشد.